**«دستور الاعقاب» رساله ای انتقادی و سیاسی از اوایل عصر قاجار**

**نویسنده : ابریشمی، محمد حسن**

دستورالاعقاب. میرزامهدی نواب طهرانی [سال 1260 ق]. به تصحیح و اهتمام سیّدعلی آل داود. نشر تاریخ ایران. تهران. 1376 ش.

در آذر 1344، آقای حسین نواب، که از نوادگان یا اعقاب مؤلف است، در شرحی تعریف‏گونه نوشته است «کتاب دستورالاعقاب، که منحصرا راجع به سبک مخصوص و اسلوب بدیع حاجی [میرزا آقاسی!] در زمامداری است (نه تاریخ ایران در دوره حکومت او و نه تذکره احوال شخص و وقایع زندگی او) اثری است بسیار ارزنده؛ زیرا ظاهرا قبل از مؤلف محترم آن هیچیک از نویسندگان ایرانی به این سبک چیز ننوشته است [...]. دستورالاعقاب از مؤلفات مرحوم بدایع نگار نیست، بلکه تألیف میرزا محمّدمهدی نواب، پدر بدایع نگار است» (مجله یغما، سال 18، ص 405، مقاله «بدایع نگار» از حسین نواب). در مطالب مزبور اشتباهی عمده موجود است. زیرا «بدایع‏نگار» قبل از آنکه لقب محمّدابراهیم باشد، لقب پدر او بوده است، چرا که اعتمادالسلطنه، در فهرست طولانی القاب بخشیهای ناصرالدین‏شاه، لقب «بدایع‏نگار» را اعطایی به میرزامهدی‏خان ثبت کرده است (المآثروالآثار، ص 232). بر این اساس محمّدابراهیم لقب خود را از پدر داشته؛ و با همین لقب شهرت پیدا کرده است (حدیقة‏الشعراء، س 844).

در سال 1372 ش. آقای محمّدعلی طبری در معرفی دستور الاعقاب به دو نکته جالب اشاره کرده است «دستورالاعقاب ... در زمینه انتقاد از اوضاع زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی (1251 تا شوال 1364 ق) از محمّدابراهیم بدایع‏نگار ـ نواب تهرانی [ است]؛ که نسخه دست‏نوشت آن، با خط خود مؤلف، در کتابخانه دانشکده حقوق [دانشگاه] تهران مضبوط است؛ ولی حدود دو ثلث این رساله را خان ملک بیانی در سیاستگران عصر قاجار نقل کرده است. کتاب با نثر شیوا و فاضلانه‏ای نوشته شده است» (زبدة‏الآثار، ص 197). پیش‏تر از آقای طبری، نویسندگان دیگری نیز کتاب دستورالاعقاب را از تألیفات میرزاابراهیم بدایع‏نگار برشمرده‏اند، از جمله مطابق نوشته آقای سیّدعلی آل داود (مقدمه دستورالاعقاب، ص 8 و9)، دانشمندانی «چون شادروان حسین سعادت نوری، دکتر محسن صبا، دکتر اصغر مهدوی و هما ناطق، مؤلف کتاب را به اشتباه محمّدابراهیم بدایع‏نگار فرزند مؤلف اصلی دانسته و به شمار آورده‏اند که آن هم اشتباه محض است. چون ابراهیم بدایع‏نگار در سال 1299 ق/ 1882 م. درگذشت. در حالی که دستورالاعقاب در سال 1260 ق نوشته شد، و مؤلف در آن روزگار 50 ساله بوده و معقول نمی‏نماید که وی 40 سال دیگر زنده بوده باشد، به ویژه‏آنکه بدایع‏نگار در رساله شرح حال خود از بیماری سل و فوت پدرش یاد کرده است». استدلال ایشان تا حدی برگرفته از نوشته آقای حسین نواب است، که مبنای استواری ندارد. زیرا، اولاً ذیل دستورالاعقاب در سال 1263 ق نوشته شده است، ثانیا محمّدابراهیم وقایع‏نگار در سال 1276 ق (یعنی 13 سال بعد از دستورالاعقاب) کتاب دیگری به نام عقداللئالی را به پایان برده و تاریخ قاجار را در دست تألیف داشته است: «و به جز تاریخ بدایع دولت که مشغول است، تاریخ دیگری مبسوط از ابتدای دولت قوی‏شوکت شروع نموده، در کمال فصاحت و سلاست، و چند جزء آن را به نظر انور ملوکانه رسانده، مقرر فرمودند که آن تاریخ را نیز مشغول باشد، و به ملاحظه علم و فضل مشارالیه به منصب نیابت اول وزارت علوم و خلعت همایون سرافراز گردید» (مرآة‏البلدان، ص 1345). محمّدابراهیم بدایع‏نگار، مقدم بر اعتمادالسلطنه، در زمره مورخان رسمی دربار بوده است (المآثروالآثار، ص26)، و دقیقا 23 سال بعد از تألیف عقداللئالی، و 36 سال بعداز پایان دستورالاعقاب در قید زندگی بوده است، و در نیمه اول ربیع‏الاول سال 1299، به قول اعتمادالسلطنه «آقامحمّدابراهیم بدایع‏نگار دولت علیه» درگذشته است (تاریخ منتظم ناصری، ص 2033).

استدلال دیگر آقای حسین نواب آن که: «سبک نگارش پدر هم، در کتاب دستورالاعقاب، به هیچ‏وجه با اسلوب نگارش پسر در تاریخ قاجار تطبیق نمی‏کند» (یغما، سال 18، ص 405). ایشان باید دلیل استواری برای انتساب دستورالاعقاب به پدر محمّد ابراهیم اقامه می‏کردند، و بعد نتیجه مطلوب خود را می‏گرفتند. بی‏گمان مطالب، مضامین، داستانها و ضرب‏المثلها و ابیات دستورالاعقاب خواندنی و در خور توجه، و در زمینه تخطئه یکی از قدرتمندان دوره استبدادی سیاه است. در چنان شرایط و احوالی، چگونه نویسنده تیره‏بخت و جان بر لب، می‏توانسته است سبک و سیاق نگارش خودرا در این اثر آشکار کند. در ثانی این نوشته 13 سال پیش‏تر از آغازکردن تألیف تاریخ قاجار رقم خورده است، ومآلاً مؤلف مراحل کمال را پیموده است. اگرچه مهدی بامداد (شرح حال رجال ایران، ج 3، ص 29) معتقد است که محمّدابراهیم ملقب به بدایع‏نگار «برای اینکه معلومات خود را بهتر بنمایاند انشاء او مغلق و مقید بوده، و خالی از ساده‏نویسی و روانی باشد». چه بسا که مضامین هشداردهنده و تا حدودی افشاگرانه و با نیش و گزندهای بدایع‏نگار مؤثر افتاده، و دیگر دولتمردان قاجار را به تأمل و ترس از رسوایی واداشته، و احتمالاً اسباب و زمینه ترقی و تعالی مؤلف را نیز در دربار قاجار فراهم آورده است، نکته اشتباه‏آمیز دیگری در نوشته آقای سیّدعلی آل داود وجود دارد، که ممکن است گره‏گشای ابهام ایشان باشد «از اشارات ابراهیم بدایع‏نگار معلوم می‏شود که میرزامهدی نواب در اواخر صدارت امیر یا حداکثر در اوایل دوران میرزا آقاخان نوری به بیماری سل درگذشته است. اما از سال دقیق فوت او اطلاعی در دست نیست. جنازه او را در ابن‏بابویه، مقابل مقبره شیخ‏محمّدجعفر بلده‏ای نوری به خاک سپردند». جمله اخیر کاملاً اشتباه است چرا که اعتمادالسلطنه تصریح کرده است که شیخ جعفر بن محمّدعلی مزبور، از اجله مجتهدین مقیم تهران بوده است «وهم به دارالخلافه درگذشت و به حجره که [...] مقابل حجره مزار آقامحمّدمهدی نواب است، مدفون گردید» (المآثروالآثار، ص 146). بنابراین میرزامهدی پیش‏تر از مجتهد نوری فوت کرده است. نگارنده بر این گمان است که نظر آقایان حسین نواب و سیّدعلی آل داود قابل تأمل به نظر می‏رسد، و باید ادله استواری برای اثبات آن ارائه دهند.

در اینجا دو نمونه از نثر دستورالاعقاب را نقل می‏کند. نمونه اول هدف و منظور نویسنده را بازگو می‏کند؛ و در عین حال، به گمان نگارنده، نگرانی و تشویش مؤلف از گرفتاری یا حتی سربه‏نیست‏شدن، در پایان کتاب انعکاس یافته است؛ چرا که او با نومیدی آشکاری، مضامین پندآموز خود را خطاب به آیندگان نوشته است: «مرا زندگی به پنجاه رسیده: شد سودمند مدت و ناسودمند ماند/ دانم که چند رفت و ندانم که چند ماند. سپری‏گشتن زمان زندگی من نزدیک شده. آنچه را که خود دریافتم و بدیدم و به تجربه حاصل آوردم و از عقلا و دانشمندان زمان خود بشنیدم بنمودم و بر شما بنوشتم تا پند گیرید و آزموده آیید و بر فرزندان خود بخوانید. هر یک از شما را دانش روزی آید و حکمت عطا شود؛ بر آنچه من قاصر آمدم وقوف یابید، بر این صحیفه بیفزایید تا آیندگان را نیز از شما بهره و نصیبی باشد. به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی. یکی از اخوان‏الصفا و احباب‏الوفا بفرمود که این کتاب را که محتوی است بر بدایع عبارات و ودایع استعارات اسمی باید که ذکری از او شاید [... [بگفتا چون منظور و مقصود تنبیه و تنّبه اولاد و احفاد است دستورالاعقاب را لایق است. امتثال جستم و اختیار آوردم» (دستورالاعقاب، ص 179).

نمونه دوم متضمن توصیه‏هایی موعظه‏گرانه در زمینه امور زراعت است (که اغلاطی بدان راه یافته است): «اما زراعت و فلاحت و حیاضت [؟] آن، نیکوترین ممر و بهترین محل معاش است [...] اگر خبیر و بصیر نباشد به صلاح و صواب اهل خبرت و بصیرت رجوع کند خود در احیا و احداث آن رود. از همسایه و هم‏سان جابر جائر متعددی [؟] برحذر باشد و اجتباب [؟] واجب شمرد. خاصه عهدی که سفلگان را دست بلند باشد و ضعیفان را راعی و رعایت کننده نباشد. از علم زراعت و حیاضت [؟] آن باخبر و استحضار می‏باید بود. بداند هر تخمی را در چه زمین و کدام موسم به کار برد. اشجار را نیز محل و وقت غرس بداند. هنگام فروش عجله نکند و محتکر نباشد» (ص 167).

در چند سطر فوق اشتباهاتی مشاهده می‏شود که ناشی از کم‏عنایتی مصحح محترم است: کلمه «حیاضت» بی‏معناست، و «حیاطت» به معنای «داشت» (از سه مرحله زراعی: کاشت، داشت، برداشت) منظور مؤلف بوده؛ کلمه «متعددی» اشتباه و «متعدی» درست است. لفظ «اجتباب» به معنای «بریدن» نامأنوس و «اجتناب» به معنای «دوری جستن» صحیح به نظر می‏رسد.

مصحح محترم لغات و الفاظ بسیار دشوار و دور از ذهن و اکثر نامأنوس کتاب را به همان صورت متن رونویسی کرده، و بدون هیچ توضیح، نه در متن و نه در ذیل و حواشی و تعلیقات، این خیل دشواریها را برای خواننده یا پژوهشگری (که با اشتیاق این اثر مهم دوره قاجار را ابتیاع کرده) بر جای گذاشته است. مثلاً، لفظ «قشن» در متن (ص 198) نیاز به توضیح داشته، که منظور «قشون» است. یا در صفحه 29 این مطلب «مردمانی که در محل معاملات کلی چون بنادر هندوستان و روم و قرالات فرنگستان و روم مباشر و متصدی معاملات و بیع و شرای کلی هستند ملی و مال‏دارترند». لفظ یا کلمه «قرالات» به چه معناست؟ نگارنده در هیچ یک از منابع لغت و جغرافیایی در دسترس خود، چنین کلمه مغلقی ندیده است. ظاهرا کلمه اصلی معنایی چون «اسکله» یا تعبیری چون «بارانداز» یا احتمالاً کرانه داشته که به صورت جمع عربی (مشابه بنادر) آمده است. اما آقای آل داود این کلمه مغلق را، بدون هیچ توضیح و دلیلی، در شمار اعلام (ص 226) آخر کتاب آورده است. به چه دلیل؟ معلوم نیست. یا کلمه عجیب دیگر «استکلاش» (ص 95) وارد متن چاپی شده، که در لغت‏نامه‏ها نیامده است. غلطهای چاپی و نیز رسم‏الخطی در متن ملاحظه می‏شود، مثلاً (ص 38) «شیر میدانند» اشتباه‏آمیز و صورت درست آن «شیر میدان‏اند» باید باشد. یا (ص 201) «با بی‏مبالاتان میامیرند» که صورت صحیح آن «میامیزید» باید باشد. یا یک کلمه واحد(ص 154 و 159 و 168) در دو وجه «مئونه» و موؤنه» آمده است. یا نام شهر «خیوه» در وجوه «خیبه» (ص 110) و «خیبق» (ص 180) ثبت شده، و بدون هیچ توضیح صورت اول در فهرست اعلام نیامده است. کلمه «ریال» در صفحه 160 به چه معناست؟ یا در صفحه 177 دو مصرع یک بیت درهم‏آمیخته است. نقطه‏گذاریها که می‏توانست راهنمای خواننده باشد بعضا رعایت نشده است. برخی از کلمات با قید سه نقطه (...) در متن و توضیح «یک کلمه ناخوانا» در حاشیه، لایقراء مانده است (مثلاً در صفحات 182، 184، 192، 197، 198). برخی از اشعار را مؤلف اشتباه ثبت کرده، اما مصحح محترم نه بدان اشاره کرده و نه گوینده را مشخص کرده است. مثلاً در ص 200، س 2، مصرع دوم در این وجه درست است «کُنده بر دست و پای خویش نهاد» و شعر از نظامی است (لغت‏نامه á کدینه: چوب گازران).

اما از اشتباهات دیگری که در متن چاپی کتاب پیش آمده، و باعث ضرر و زیان ناشر و خواننده شده است، تکرار چاپ صفحات 102 و 107 است که در صفحات 103 و 108 آمده. این تکرار جمعا 6600 صفحه می‏شود که در حدود 28 مجلد کامل از کتاب است. عجیب است که مصحح محترم در فهرست اعلام هم شماره این صفحات را ذکر کرده است (مثلاً در سطر اول، صفحه 226، شماره صفحه 107 را برای کلمه «فارسی» آورده)، اما برخی از اعلام هم که در فهرست اشاره شده در این صفحات نیامده است، مثلاً کلمه «خاقان» در فهرست (ص 219) ثبت، و به صفحه 108 رجوع داده شده که در این صفحه چنین کلمه‏ای ذکر نشده است.

محمّدحسن ابریشمی